

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام و صلوات خداوند و پیامبر خدا و اولیاء معصومین او علیهم السلام بر روح و روان دانشمندی که زندگی دینی عالمانه‌اش را با خون جگر خوردن شروع کرد و با نثار خون سر به انتها رساند.

نجات از گسستگی فرهنگی

شاید برای عزیزان این سؤال مطرح باشد که چرا دلسوزان تفکر دینی در رابطه با شخصیت شهید مطهری «رحمة الله علیه» تا این اندازه حساساند و در تجلیل ایشان سرمایه‌گذاری می‌کنند تا آن حدّ که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توصیه می‌فرمایند:

«من به دانشجویان و طبقه‌ی روشنفکر متعهد توصیه می‌کنم که کتاب‌های این استاد عزیز را نگذارید با دسیسه‌های غیر اسلامی فراموش شود».¹

همه‌ی عالمان دین بزرگ و با ارزش‌اند ولی گاهی یک عالم دینی، یک فرهنگ می‌شود و اندیشه‌ی او به خودی خود در موضوع معارف اسلامی یک دایرة‌المعارف خواهد بود. با توجه به این امر بنده معتقدم اگر خواستید در

1 - صحیفه‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، ج 12، ص 188

نسل‌های آینده گسستگی فرهنگی - تاریخی بروز نکند دائماً باید امثال حضرت امام و علامه طباطبائی و آیت‌الله مطهری «رحمة الله عليهم» مد نظر جامعه ما باشند و در صورتی که متوجه این نکته‌ی مهم باشیم می‌فهمیم چرا باید شهید مطهری را مد نظر داشت و در نتیجه برخوردارمان با شخصیت علمی و عملی شهید مطهری جدی می‌شود.

به یک معنا در شناخت شهید مطهری یک قضیه‌ی دو طرفی در میان است، به این صورت که اگر شهید مطهری خوب شناخته بشود خیلی چیزها شناخته می‌شود و از طرف دیگر اگر تاریخی که شهید مطهری در آن به سر می‌برده درست شناخته شود معنی حضور عالمان در نظام حیات بشری شناخته می‌شود و برای ما مطهری معنای واقعی خود را پیدا می‌کند. آقای نیل پستمن به عنوان جامعه‌شناس آمریکائی می‌فرماید: «تمام مشکل آمریکا این است که حکیمان‌شان یا مرده‌اند و یا ساکت‌اند». روح مدرنیته کاری می‌کند که ذهن‌ها متوجه اموری شود غیر از اموری که عقل قدسی حکیمان الهی متذکر آن امور هستند و لذا است که آن فرهنگ عالمان قدسی را مجبور به سکوت می‌کند. ولی شهید مطهری با روحیه‌ی انقلابی خود منفعل آن فضا نشد و سعی کرد ماوراء روح حاکم بر مدرنیته سخن بگوید و آن فضا را تسخیر کند و این به جهت آن بود که مرحوم شهید مطهری از یک طرف به خوبی از عمق اسلام آگاهی داشت، به طوری که حضرت امام در وصف ایشان فرمودند: «مردی که در اسلام‌شناسی و فنون مختلفه‌ی اسلام و قرآن کم نظیر بود» و از طرف دیگر با حضور در دانشگاه می‌فهمید دنیای کفر چه ساز و کارها و مبناهایی دارد، به همین جهت باید گفت: شهید مطهری «دین‌شناس کفر

شناس» بود. بنده بهتر از این تعبیر تعبیری ندارم که بتوانم شهید مطهری را به کمک آن توصیف کنم و این تعبیر را از سخنان آقای دکتر رضا داوری گرفته‌ام.

اقناع عقل و پرورش دل

شهید مطهری را باید در بینش و در روش جزء علمایی دانست که انصافاً کم نظیرند و نقش تاریخی ایشان را باید در همین دو نکته‌ی «دین‌شناس» و «کفرشناس» جستجو کرد و تبیین نمود. مطهری در بینش، به عنوان اسلام‌شناسی جامع در فقه و کلام و فلسفه و عرفان و تاریخ بود و در روش، به عنوان دانشمندی که با اعتقاد به آزاداندیشی، نهایت انصاف را نسبت به رقیب فکری خود رعایت می‌کرد.

هیچ‌کس هیچ شکی ندارد که شهید مطهری در فقه مجتهد مسلم بود آن‌هم با برجستگی خاصی که از مکتب فقهی آیت‌الله بروجردی کسب کرده بود و در همین راستا به طلاب عزیز توصیه می‌کنم برای ورود به موضوعات دینی، سعی بفرمایند اجتهاد در فقه را مدّ نظر داشته باشند. شهید مطهری نشان داد که اگر کسی خواست در بقیه‌ی موضوعات دین خوب سخن بگوید باید در فقه نیز مجتهد باشد تا نه‌تنها روش ورود و خروج در موضوعات دین را درست بشناسد حتی در مسیر ارائه‌ی دین، جایگاه حلال و حرام الهی را بفهمد وگرنه ممکن است ناخواسته جامعه را به یک نوع اباحه‌گری سوق دهد.

تاریخ گذشته نشان داده است که تنها آن عده از روشنفکران توانسته‌اند به جامعه کمک کنند

که مقید به احکام فقه بوده‌اند و از آن مهم‌تر برای فقه جایگاه ارزشمندی را پذیرفته‌اند. در همین راستا مقایسه کنید مبارزانی را که قبل از انقلاب با آقای بازرگان ارتباط داشتند با مبارزانی که با آقای مطهری مأنوس بودند، مجاهدین خلق شاگردان فکری آقای بازرگان بودند که در نهایت کارشان به نفاق کشیده شد ولی آن‌هایی که با شهید مطهری مأنوس بودند اکثراً به عنوان نیروهای انقلاب پس از پیروزی در کنار انقلاب ماندند و همچون سربازی فداکار بدون نام و نشان خدمت کردند.

جدا از شخصیت عرفانی و اخلاقی و رقت قلب و لطافت روح و شبزنده‌داری که از خصوصیات شخصی شهید مطهری بود، او در کنار تفکر فقهی، به عنوان اسلام‌شناس جامع، یک متکلم بود و برای اثبات حقانیت تشیع به روش استدلالی مجهز به علم کلام شد و این را شما در سراسر آثار ایشان ملاحظه می‌فرمائید. ایشان در فلسفه دل‌بسته‌ی حکمت صدرایی بودند و به برتری و غنای فلسفه‌ی اسلامی نسبت به فلسفه‌های غرب اعتقاد کامل داشتند.

می‌دانید که روش فلسفه اقلناعی است و در آن سعی می‌شود با رجوع دادن انسان به بدیهیات، انسان متوجه حقایقی شود که مدّ نظر باید باشد و فلسفه‌ی اسلامی انصافاً در این امر بسیار خوب عمل می‌کند در حدّی که بحمدالله در شیعه، فلسفه و کلام بسیار به هم نزدیک شده است. زیرا از یک طرف علم کلام سعی دارد با تأکید بر آموزه‌های دین به روش استدلالی، ما را متوجه احکامی بکند که در فطرت انسان‌ها تعبیه شده و از طرف دیگر فلسفه‌ی اسلامی سعی دارد انسان را از طریق رجوع به بدیهیات به همان حقایقی برساند

.....

که در فطرت انسان هست. علم کلام مبتنی بر آموزه‌هایی است که طرف مقابل شما به عنوان یک دین‌دار قبول دارد و شما مطابق همان قرآن و روایت که او قبول دارد مثلاً امامت علی علیه السلام را اثبات می‌کنید ولی گاهی شرایط طوری است که باید بتوانیم برون‌دینی بحث کنیم، در اینجا است که نمی‌توان طرف مقابل را به آیات قرآن ارجاع داد، و باید به روش فلسفی و ارجاع به بدیهیات سخن خود را اثبات نمائیم. بنده بیشتر از جهت موضوع، کلامی و از جهت روش، فلسفی بحث می‌کنم و این نشان می‌دهد فلسفه‌ی اسلامی تا آنجا رشد کرده که می‌تواند آموزه‌های دینی را تبیین و اثبات کند. ولی وقتی که می‌خواهید فلسفه‌ی کانت را نقد کنید نمی‌توانید کلامی بحث کنید، چون در آنجا کسی مقدمات شما را که مبتنی بر آموزه‌های دینی است قبول ندارد.

شهید مطهری علاوه بر فقه و کلام و فلسفه، به عرفان نظری از دیدگاه اسلام نیز آگاهی بسیار خوبی داشتند و موضوع وحدت وجود را به خوبی تبیین می‌کردند² تا دینی را معرفی کند که در کنار روح استدلالی، از گورهای معانی معنوی خالی نگردد به همین جهت ملاحظه می‌کنید آثار شهید مطهری هم عقل را اقناع می‌کند و هم دل را می‌پروراند و این در صحبت‌ها و آثار صوتی که از ایشان مانده، بیشتر از آثار نوشتاری ایشان، محسوس است. آه‌ها و ناله‌ها و گریه‌های ایشان هم جزء شهید مطهری است.

² - به یادنامه‌ی شهید مطهری از سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص 327 تا 328، خاطرات محمد و اعزازده‌ی خراسانی رجوع شود.

مطهری و دفاع از سرمایه‌های دینی و ملی

مرحوم شهید مطهری در کفرشناسی انصافاً از نادر شخصیت‌های تاریخ معاصر هستند. افکار انحرافی و اشخاصی را که به آن افکار دامن می‌زنند به‌خوبی می‌شناسند و به بهترین شکل ممکن با آن‌ها برخورد می‌کنند تا فضای علمی به خصومت‌های حزبی تبدیل نشود. خدمات متقابل اسلام و ایران را می‌نویسند تا معلوم شود علما و دانشمندان ایرانی چگونه با اسلام تعامل داشته‌اند و فضایی که در نظام شاهنشاهی ساخته شده بود تا چنین القاء کنند که اسلام از خود چیزی نداشته و دانشمندان ایرانی نقش اصلی را داشته‌اند را خنثی کنند و معلوم شود یک نوع تعامل بین اسلام به عنوان مکتب وحی الهی و دانشمندان ایرانی به عنوان کسانی که به خوبی در کتاب وحی تدبر کرده‌اند، وجود داشته است.

کفرشناسی شهید مطهری ظرائفی دارد که باید از آن غافل نشد. اگر شما از یک طرف می‌زا ملکم خان را - به‌عنوان پدر روشنفکران ایرانی- نشناسید و از طرف دیگر از ادبیات و فلسفه‌ی غرب آگاهی کامل نداشته باشید نمی‌توانید جامعه را از فتنه‌هایی که روشنفکران غربزده در بین تحصیل کرده‌های ما ایجاد می‌کردند و می‌کنند، عبور دهید. بنده برای خودم سؤال بود چطور یک روحانی تحصیل‌کرده در حوزه‌ی علمیه اینقدر خوب بر ادبیات فارسی مسلط است؟ تا آنجایی که می‌فرمایند: والله 90٪ از ادبیات فارسی اسلام است، تا این که در کتاب «تماشاگه راز» متوجه این امر شدم. مرحوم شهید مطهری اگر بخواهد در مقابل احمد شاملو که سعی دارد مرحوم حافظ را یک مرد لابلایی و شرابخوار

نشان دهد، از حافظ دفاع کند باید به عمق ادبیات ما آگاهی کامل داشته باشد وگرنه باید میدان را به دشمن بسپارد و اجازه دهد بهترین سرمایه‌های دینی و ملی ما توسط روشنفکران غربزده به تاراج روند. ما در بسیاری از اوقات از اینکه کفر با چهره‌های بسیار دقیقی خود را می‌نمایاند غافلیم و تنها عالمان بیدار متوجه آن می‌شوند. اگر ما متوجه چهره‌های گوناگون کفر باشیم و بدانیم از کدام شکاف رخنه می‌کنند دفاع ما در مقابل کفر انفعالی نخواهد بود و مطهری این‌گونه بود و راز آرامش و تعادل و آزاداندیشی شهید مطهری در این نکته نهفته است.³

شهید مطهری «رحمة الله علیه» در این رابطه می‌فرماید:

«تحصیل رسمی علوم عقلی را از سال 23 شمسی آغاز کردم. این میل را همیشه در خود احساس می‌کردم که با منطق و اندیشه مادیین از نزدیک آشنا گردم و آراء و عقاید آن‌ها را در کتب خودشان بخوانم. دقیقاً یادم نیست، شاید در سال 25 بود که با برخی کتب مادیین که از طرف حزب توده‌ی ایران به زبان فارسی منتشر می‌شد و یا به زبان عربی در مصر - مثلاً - منتشر شده بود آشنا شدم. کتاب‌های دکتر تقی ارانی را هرچه می‌یافتم به دقت می‌خواندم و چون در آن وقت به علت آشنایی با اصطلاحات فلسفی جدید فهم مطالب آن‌ها بر من دشوار بود، مکرر می‌خواندم و یادداشت برمی‌داشتم

³ - مقدمه‌ی علل گرایش به مادی‌گری

و به کتب مختلف مراجعه می‌کردم. بعضی از کتاب‌های ارانی را آنقدر مکرر خوانده بودم که جمله‌ها در ذهنم نقش بسته بود. در سال 29 یا 30 بود که کتاب اصول مقدماتی فلسفه‌ی ژرژ پولیتسر استاد دانشکده کارگری پاریس به دستم رسید. برای اینکه مطالب کتاب در حافظه‌ام بماند، همه‌ی مطالب را خلاصه کردم و نوشتم. هم‌اکنون یادداشت‌ها و خلاصه‌هایی را که از آن کتاب و کتاب ماتریالیسم دیالکتیک ارانی برداشته‌ام، دارم. در سال 29 در محضر درس حضرت استاد، علامه‌ی کبیر آقای طباطبایی «روحی‌فداه» که چند سالی بود به قم آمده بودند و چندان شناخته نبودند، شرکت کردم و فلسفه‌ی بوعلی را از معظم له آموختم و در یک حوزه درس خصوصی که ایشان برای بررسی فلسفه‌ی مادی تشکیل داده بودند نیز حضور یافتم. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم - که در بیست ساله‌ی اخیر نقش تعیین‌کننده‌ای در ارائه‌ی بی‌پایگی فلسفه‌ی مادی برای ایرانیان داشته است - در آن مجمع پر برکت پایه‌گذاری شد برای من که با شور و شوق و علاقه‌ی زائدالوصفی فلسفه‌ی الهی و فلسفه‌ی مادی را تعقیب و مطالعه و بررسی می‌کردم، در همان سال‌ها که هنوز در قم بودم مسلم و قطعی شد که فلسفه‌ی مادی واقعا فلسفه نیست و هر فردی که عمیقا فلسفه‌ی الهی را درک کند و بفهمد، تمام تفکرات و اندیشه‌های مادی را نقش بر آب می‌بیند و تا امروز که بیست و شش سال از آن تاریخ می‌گذرد و در همه‌ی این مدت از

مطالعه‌ی این دو فلسفه فارغ نبوده‌ام، روز به روز آن عقیده‌ام تأیید شده که فلسفه‌ی مادی فلسفه‌ی کسی است که فلسفه نمی‌داند. از همان اوایل که به مطالعه‌ی این دو فلسفه پرداختم، سعی‌ام این بود که وجوه اختلاف این دو فلسفه را دقیقاً و عمیقاً درک کنم. می‌خواستم بدانم راه این دو فلسفه در کجا از هم جدا می‌شود و نقطه‌ی اصلی اختلاف نظر کجاست؟

ملاحظه می‌فرمایید که شهید مطهری به عنوان کفرشناسی دقیق وقتی کفر، خود را در زیر چهره‌ی مکتب مارکسیسم پنهان کرده، نشان داد که چقدر هوشیارانه از آنچه در زمانه می‌گذرد آگاه است.

زمانی بود که هرکسی می‌خواست در مجامع دانشگاهی سخن جالب توجه داشته باشد اگر واژه‌های مارکسیسمی را به کار نمی‌برد و سخنان دین را در ذیل مارکسیسم مطرح نمی‌کردند نه تحویلش می‌گرفتند و نه به سخنش توجه می‌کردند. اگر می‌خواستی از جهاد فی سبیل الله هم سخن بگوئی باید با ادبیات مارکسیسمی سخن می‌گفتی و تنها در مقابل خود، جریان امپریالیسم، به معنای دنیای سرمایه‌داری را قرار می‌دادی، بدون هیچ تعرضی به شوروی سابق. اگر می‌خواستی از علم به غیب که در قرآن مطرح است سخن بگوئی باید آن را به معنی حرکت‌های زیر زمینی خلق در مقابل امپریالیسم معنا می‌کردی، تمام واژه‌های دینی به این شکل در ذیل مارکسیسم قرار گرفته بود. ایمان در آن فضا یعنی اطمینان به پیروزی خلق‌ها بر استکبار جهانی. در آن فضا هر جوانی که می‌خواست کوچکترین

حرکتی برای نجات کشورش انجام دهد توسط فرهنگ مارکسیستی ربوده می‌شد و مطهری «رحمة الله عليه» ناظر و شاهد چنین فضایی بود و کار را شروع کرد تا این فضا را تغییر دهد و شروع به نوشتن کرد تا از یک طرف در چنین فضایی اسلام را مطرح کند و از طرف دیگر مارکسیسم را از میدان به در نماید و از آنجایی که مارکسیسم از نظر تئوری هنوز در ذهن‌ها زنده است آثار شهید مطهری از این جهت نیز هنوز ارزش خود را حفظ کرده، زیرا نگاه لیبرالیستی غرب آن‌طور نیست که بتواند تحلیل‌های تاریخی - سیاسی مارکسیسم از پدیده‌ها را از میدان به در کند.

کفرشناسی مرحوم شهید مطهری تا آن اندازه دقیق بود که بهتر از بسیاری از مارکسیست‌ها نظرات مارکس و اینگلس و ژرژ پلینتز را فهمیده بود و آن‌ها را شرح و بسط می‌داد به طوری که رهبر مارکسیست‌های دانشگاه اصفهان در سال 1352 به بنده گفت ما بعضی مواقع برای این که حرف‌های مارکس را خوب بفهمیم از کتاب‌های شهید مطهری استفاده می‌کنیم. اگر به کتاب شرح مبسوط منظومه که در منزل شهید مطهری بحث شده، دقت کرده باشید در یکی از پاورقی‌هایش هست که شهید مطهری «رحمة الله عليه» در حین این که بحث هگل را به میان می‌آورند و نظرات او را شرح می‌دهند در همان جلسه آقای حمید عنایت سؤال می‌کنند این‌ها را از کجا می‌گوئید؟ می‌فرمایند از کتابی که شما در رابطه با فلسفه‌ی هگل ترجمه کرده‌اید. آقای حمید عنایت می‌فرمایند: من یادم نمی‌آید. آقای مطهری به آقای دکتر حداد عادل می‌فرمایند: از قفسه کتاب، کتاب دکتر عنایت را بیاورید و معلوم می‌شود دقت

آقای مطهری از مترجم همان کتاب در فهم کتاب بیشتر بوده است.

هنر شهید مطهری آن است که وقتی می‌خواهد چیزی را نقد کند به‌خوبی آن را می‌شناسد تا معلوم نماید از سر احساسات انتقاد نمی‌کند و از این طریق می‌تواند ثابت کند اسلام عالی‌ترین و نورانی‌ترین و عاقلانه‌ترین و وسیع‌ترین و جامع‌ترین حقیقت هستی است. بعضی مواقع چون اندیشه‌ی طرف مقابل را درست نمی‌شناسیم، با چیزهایی مقابله می‌کنیم که نباید مقابله کرد و شهید مطهری از این نقیصه مبرا است. وقتی با اندیشه‌ی کانت روبرو می‌شود و آن را تبیین می‌کند، در ابتدا انسان تصور می‌کند گویا مرحوم مطهری کانتی است و پس از بررسی کامل، اشکال خود را مطرح می‌نماید و مخاطب خود را متوجه می‌کند که یک شکاکیت پنهانی در اندیشه‌ی کانت نهفته است. می‌فرمایند: «کانت در عینی که هرگز نمی‌خواهد شکاک خوانده شود ولی مسلک وی یک شکل جدید از شکاکیت است.»⁴

کفر در پوشش لیبرالیسم

مرحوم شهید مطهری نه‌تنها در زمان خود متوجه شد تفکر مارکسیسم در تحلیل تاریخ، یک تفکر الحادی است و در مقابل آن مباحث «فلسفه‌ی تاریخ» را مطرح کرد - که تا امروز هم حرف‌های گفتنی بسیاری در آن نهفته است- در مقابل کفری که در باطن لیبرالیسم نهفته است نیز از خود حساسیت خوبی نشان داد تا به اسم آزادی، بی‌بند و باری به میدان نیاید.

شاید بتوان گفت خون دلی که شهید مطهری در این قسمت خورد در تقابل با مارکسیسم نخورد. درست است که مرحوم مطهری زحمت زیادی در مقابله با مارکسیسم کشید تا امروز آن فکر بر افکار جامعه‌ی ما حاکم نباشد و با آن رگه‌ی نوری که آن عالم بزرگ نمایان ساخت همواره ضعیف تفکر الحادی نمایان شد، ولی در مقابله با لیبرالیسم از آنجایی که لیبرالیسم چیزی نیست که به این راحتی‌ها میدان را خالی کند، ظرائف بیشتری از خود نشان داد زیرا به اسم آزادی همه‌ی فضائل انسانی را نشانه می‌رود و مخالفان خود را متهم به دیکتاتوری می‌کند. غرب با طرح لیبرالیسم، آزادی را مطلق کرد و فهماندن آثار سوء این نوع برداشت از آزادی کار بزرگی است، تا نه گرفتار استبداد شویم و نه فضیلت و حقیقت و عدالت در پای آزادی قربانی شود.

آزادی در اندیشه‌ی شهید مطهری

در اندیشه‌ی آیت‌الله مطهری، آزادی بزرگترین و عالی‌ترین ارزش‌های انسانی و مافوق ارزش‌های مادی است. انسان‌هایی که بویی از انسانیت برده‌اند حاضرند با شکم گرسنه و تن برهنه در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند ولی در اسارت دیگران و محکوم یکدیگر نباشند.⁵ می‌فرماید: «آنچه سایر جانداران با نیروی غیرقابل سرپیچی غریزه انجام می‌دهند انسان در محیط

آزادِ عقل و قوانین قراردادی، انجام می‌دهد.»⁶ معتقد است «از دیدگاه اسلام آزادی و دموکراسی بر اساس آنچه که تکامل انسان ایجاب می‌کند حق انسان بما هُوَ انسان است. حق ناشی از استعدادهاى انسانی انسان است، نه حق ناشی از میل افراد و تمایل افراد. دموکراسی در اسلام یعنی انسانیت رهاشده و دموکراسی در غرب یعنی حیوانات رهاشده»⁷ با این برداشت از آزادی در اسلام می‌فرماید: «روح آزادی‌خواهی و حریت در تمام دستورات اسلامی به چشم می‌خورد».

ملاحظه می‌فرمایید که «آزادی» در اندیشه‌ی شهید مطهری «رحمة الله علیه» به جهت آگاهی‌هایی که از دین دارد، به خودی خود دارای تقدس و ارزش نیست، بلکه از آن جهت ارزشمند و متعالی است که در فقدان آن انسان نیز همچون سایر موجودات از قدرت انتخاب برخوردار نبوده و در نتیجه تجلی و ظهور استعدادها در انسان معنا و مفهومی نخواهد یافت. آزادی از آن رو قابل تقدیر است که انسان می‌تواند به آن وسیله به حرکت درآید و در مسیر زندگی خود دست به انتخاب بزند و جهت زندگی خویش را برگزیند و در راستای دو طرفه‌بودن آزادی می‌فرماید: «با آزادی است که ممکن است انسان به عالی‌ترین کمالات و مقامات برسد و ممکن است به اسفل السافلین سقوط کند.»⁸ زیرا آزادی در گفتن، بدون دقت در چه گفتن، آن آزادی نیست که مورد نظر حکیمان الهی است، زیرا ممکن است عده‌ای به نام آزادی بیان به دنبال مشتری پیدا کردن

⁶ - مرتضی مطهری، ختم نبوت، ص 20.

⁷ - مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب، ص 103 و 102.

⁸ - مرتضی مطهری، انسان کامل، ص 347.

و یا موجب توهین به مقدسات سایرین باشند. چیزی که مهم‌تر از بیان است، آن اخلاق و کمال انسانی است زیرا بیان وسیله است و نه هدف، پس باید در ارائه‌ی آن حدودی در میان باشد که اهداف اصلی آسیب نبینند.

در نگاه شهید مطهری آزادی اجتماعی مقدس است، همچنانکه دنیای امروزی آن را مقدس می‌شمارد اما آنچه بیش از آزادی اجتماعی ارزش دارد آزادی معنوی است. مرحوم شهید مطهری در این‌باره معتقد است که:

«پیغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادی اجتماعی به بشر آزادی معنوی بدهند و آزادی معنوی است که بیشتر از هر چیز دیگر ارزش دارد. تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست، بلکه آزادی معنوی هم مقدس است و آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست و این است درد امروز جامعه‌ی بشری که بشر امروز می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود یعنی نمی‌تواند، قدرت‌ش را ندارد، چون آزادی معنوی را جز از طریق نبوت، انبیاء دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تأمین کرد».⁹

شهید مطهری انسانی را در آزادی کامل می‌داند که همان‌طور که از نظر اجتماعی آزادمرد است و زیر بار ذلت نمی‌رود، وجدان و عقل خودش را نیز آزاد نگه داشته باشد. می‌فرماید: «این آزادی همان است که در زبان دین «تزکیه‌ی نفس» و «تقوا» گفته

می‌شود.»¹⁰ و معتقد است: «بزرگترین خسران عصر ما این است که همواره می‌گویند آزادی، اما جز از آزادی اجتماعی سخن نمی‌گویند، از آزادی معنوی، دیگر حرفی نمی‌زنند و به همین دلیل به آزادی اجتماعی هم نمی‌رسند.»¹¹

آزادی عقیده یا آزادی فکر

ملاحظه کنید چگونه باید در دو جبهه تلاش کرد تا نه آزادی به معنای لیبرالیستی آن بر روابط جامعه حاکم شود و نه به آزادی پشت شود و امکان رشد استعدادها از افراد گرفته شود و از این جهت باید گفت شهید مطهری یکی از قهرمانان مسلم در این دو جبهه بوده و به همین جهت اصرار دارد: «اگر در جامعه‌ی ما، محیط آزاد برخوردار آراء و عقاید به وجود بیایند، به طوری که صاحبان افکار مختلف حرف‌هایشان را بتوانند مطرح کنند و ما هم در مقابل، آراء و نظریات خودمان را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه‌ی سالمی خواهد بود که اسلام هرچه بیشتر رشد می‌کند و به اعتقاد من تنها طریق درست برخوردار با افکار مخالف، همین است و إلاً اگر ما جلو فکر را بگیریم، اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده‌ایم.»¹² می‌گوید: «فرق است میان «آزادی فکر» و میان «آزادی عقیده»، فکر منطق است، انسان قوه‌ای دارد به نام قوه‌ی تفکر که در مسائل می‌تواند حساب بکند و انتخاب بکند. براساس تفکر و منطق و استدلال، ولی عقیده به

10 - مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص 51 .

11 - مجموعه آثار، ج 23، ص 461

12 - مجموعه آثار، ج 24، ص 176

معنی بستگی و گره خوردگی است. ای بسا، عقیده‌هایی که هیچ مبنای فکری ندارد، صرفاً مبنایش تقلید است، تبعیت است، عادت است، حتی مزاحم آزادی بشر است. آنچه که از نظر آزادی بحث می‌کنیم که باید بشر در آن آزاد باشد، فکرکردن است».¹³

امروزه، شماری آزادی عقیده را به عنوان حقی از حقوق بشر شناخته‌اند و می‌گویند: این حقی است طبیعی و فطری که هرکس اختیار دارد و آزاد است هر عقیده‌ای که می‌خواهد برگزیند و می‌گویند: اگر کسی بخواهد با صاحب‌عقیده‌ای، به خاطر عقیده‌اش درافتد و مزاحم او گردد، با حقی که آفرینش و طبیعت به بشر داده مبارزه کرده و این ستم به بشریت است. استاد مطهری، چنین حقی را برای انسان نمی‌پذیرد و بر این باور است که حقّ طبیعی و فطری بشر این نیست که هر عقیده‌ای را برگزیند؛ زیرا بسیاری از عقیده‌ها و باورها ستم به بشریت است، مانند بتپرستی. لیبرال‌ها می‌گویند: انسان از آن جهت که انسان است محترم است. پس اراده و گزینش او هم محترم است. چون انسان با اراده‌ی خود عقیده‌ای را برگزیده، کسی حق برخورد با او را ندارد. استاد شهید در پاسخ می‌نویسد: از نظر اسلام این حرف درست نیست. اسلام می‌گوید: «انسان محترم است، ولی آیا لازمه‌ی احترام انسان این است که انتخاب او محترم باشد؟ یا لازمه‌ی احترام انسان این است که استعدادها و کمالات

انسانی محترم باشد یعنی انسانیت محترم باشد؟¹⁴

بنابراین؛ اگر عقیده‌ای برخلاف عقل و منطق و شرافت انسانی انسان باشد، احترام ندارد. آن عقیده‌ای محترم است که بر مبنای اندیشه و خرد ورزی باشد. انسان در مسیر انسانیت خویش آزاد است، نه در هرچه بخواهد و اراده کند، گرچه بر ضد انسانیت او باشد. آزادی انسان، آزادی خواست انسان نیست. بدین معنی که هرچه انسان بخواهد در آن آزاد باشد. این‌که گفته اند: انسان در انتخاب عقیده آزاد است، سخن درستی نیست، بسا انسان عقیده‌ای را بر می‌گزیند و بر آن پای‌بند می‌شود که ضد انسان و ضد خرد اوست.¹⁵

انسانی که صرفاً به آزادی عقیده تأکید کند، آزادی خردورزی را از خود می‌گیرد و برای این کار در جهت اراده‌ی خویش، دچار مشکل می‌گردد و گرفتار تقلید و سوء رفتار می‌شود. استاد شهید، به نقد ماده‌ی نوزدهم اعلامیه‌ی حقوق بشر می‌پردازد که می‌گوید: «هرکسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور، شامل آن است که از داشتن عقائد خود بیم و اضطرابی نداشته باشد. در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد». شهید مطهری در انتقاد به این ماده می‌فرماید:

«تفکر و اندیشه در اسلام، جایگاه والا و ارجمندی دارد و در ردیف

14 - همان، ج 26، ص 354

15 - همان، ص 224.

کارهای واجب و عبادی قرار دارد. در این مکتب، آزادیِ تفکر و اندیشه، چیز پذیرفته‌شده‌ای است. اما عقیده چگونه است؟ اعتقاد و عقیده از ماده‌ی عقد و انعقاد است؛ یعنی بستن و بسته‌شدن و به منزله‌ی گره است. دل‌بستن انسان به چیزی دوگونه است:

1- ممکن است مبنای اعتقاد و دل‌بستن انسان، تفکر باشد. در این صورت عقیده‌ی وی بر مبنای تفکر است و محترم.

2- گاهی این اعتقاد، کار دل است و کار احساس نه کار عقل و اندیشه. مبنای آن تقلید از پدر و مادر، یا اثرپذیری از محیط و حتی علاقه‌ها و کشش‌های شخصی و یا منافع فردی و اجتماعی است. در این صورت، عقاید وی دل‌بستگی است، نه تفکر و بیشتر عقاید مردم این‌گونه است و این دل‌بستگی‌هاست که در انسان تعصب، جمود، خمود و سکون پدید می‌آورد و پای فکر را می‌گیرد و از تلاش آزاد تفکر، انسان را باز می‌دارد و چشم بصیرت را کور و گوش بصیرت جوی انسان را کر می‌کند.¹⁶

ملاحظه کنید چگونه انسان باید در این میدان عمل کند که نه آزادی در عرض اسلام در آید و نه اسلام ضد آزادی قلمداد شود. روشن‌کردن این نکته که هم آزادی حق همه‌ی انسان‌ها است و هم

آزادی مقید است به معنایی خاص، کاری بود که شهید مطهری نمایان نمود تا نه لیبرالیسم به اسم آزادی، کفر خود را بر دین حاکم کند و نه جمود و دیکتاتوری حاکم باشد.

بسیاری از سخنرانی‌های شهید مطهری که بعداً به صورت کتاب در آمده در جامعه‌ی اسلامی مهندسين گفته شده که آقای مهندس بازرگان و همفکران ایشان دعوت کننده بوده‌اند و شهید مطهری باید افکار آنها را که شدیداً حسّی بوده متوجه معارف الهی کند، که نمونه‌اش کتاب معاد شهید مطهری است. این کتاب جواب شبهات فکری آقای بازرگان و همفکران ایشان است در غیر مجرد بودن روح انسان و لازم است در موقع مطالعه‌ی این کتاب فضایی که آن شهید بزرگوار در آن فضا بحث کرده‌اند در نظر گرفته شود که مخاطبین از یک طرف اصالت را به لیبرالیسم می‌دادند و از طرف دیگر در عین خداپرستی بودن چیزی ماوراء آنچه علم تجربی می‌شناخت برایشان باورکردنی نبود.

شهید مطهری در مقابل فرهنگ لیبرالیسم با شاخصه‌هایی که عرض کردم، عالی‌ترین شکل برخورد را داشتند و از آنجایی که پرونده‌ی تفکر لیبرالیسم بسته نشده آن نوع کتاب‌هایی که شهید مطهری در مقابل لیبرالیسم دارند نباید به حاشیه رود.

مطهری و تقابل با دینداری‌های مادی

علاوه بر موضوع لیبرالیسم، شهید مطهری به عنوان یک عالم دین‌شناس می‌تواند کفر را در پوشش دینداری سودانگاران نیز بشناسد تا

دامن اسلام را از این نوع دینداری نیز میرا کند.

حقیقت دین طوری است که عبودیت را در انسان رشد می‌دهد تا انسان در سایه‌ی عبودیت الهی به مقام قرب برسد و در راستای این عبودیت، شریعت الهی وظایفی مثل عبادات فردی و وظایف اجتماعی را به عهده‌ی دین‌داران گذارده است، ولی عده‌ای با این تصور پیدا شدند که دین را صرفاً ابزاری برای زندگی دنیایی قلمداد کردند، مثلاً گفتند دین می‌خواهیم برای آن که ابرقدرت جهانی را سرکوب کنیم و یا دین می‌خواهیم تا بتوانیم بر شاه پیروز بشویم و اگر از دین به این نتایج نرسیدیم دین را رها می‌کنیم و به وسیله‌ی دیگری متوسل می‌شویم. عنایت داشته باشید تصور سودانگاران‌هی مادی از دین داشتن به‌کلی دین را از جایگاه اصلی خود خارج می‌کند، در حالی‌که در منظر یک مسلمان واقعی آنچه هدف اصلی دینداری است رسیدن به رضایت الهی است، هرچند در کنار دینداری، امورات دنیایی جامعه‌ی دینی به بهترین نحو برطرف می‌شود. به ما فرموده‌اند: روزه بگیرید «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» امید است به تقوی برسید، هرچند در کنار رسیدن به تقوی بدن شما نیز سالم می‌شود و با توجه به این امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «صُومُوا تَصِحُّوا»¹⁷ روزه بگیرید تا سالم شوید. در حالی‌که اگر تنها به قصد سلامت بدن روزه بگیرید، روزه‌تان باطل است چون با نیت قربۀ ِ إلی الله روزه نگرفته‌اید. درست است که می‌شود برای خدا روزه گرفت و سلامتی هم به‌دست آورد

ولی اگر هدف شما از روزه فقط سود دنیایی شد عملاً برای خدا روزه نگرفته‌اید. اینقدر این مسئله ظریف است که یک مرتبه ممکن است دینداری انسان از جایگاه اصلی خود خارج شود و ما متوجه نباشیم. حاکمیت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با غفلت از غدیر، گرفتار همین نگاه شد و علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در کتاب معنویت تشیع متذکر چنین نگاهی می‌شوند و آفات آن را گوشزد می‌کنند. این فکر در بعضی از افراد به ظاهر مؤمن پیش می‌آید به طوری که برای اسلام به خودی خود ارزش و اصالت قائل نیستند بلکه در دینداری خود نظر به منافی دارند که دنیایشان را آباد کنند و به همین جهت هر قسمت از اسلام را که به درد دنیایشان نخورد حذف می‌کنند، و شهید مطهری چون دین را این طوری تفسیر نمی‌کرد که این افراد به دنبال آن بودند مورد خشم گروه فرقان قرار گرفت و به اتهام یک آخوند سنتی او را به قتل رساندند و به همین جهت باید گفت حساس‌ترین بُعد شخصیت مطهری که بیش از همه جلو دشمن اسلام را سد می‌کرد همین بُعد از شخصیت او بوده و هست. در اینجا جنگ دو اسلام به میان می‌آید، اسلامی که در حدّ بر آوردن نیازهای دنیایی مطرح است، با اسلامی که نظر به معنویت دارد و دنیا را نیز وسیله‌ی تعالی ابعاد معنوی انسان می‌داند. از این جهت می‌توان گفت: گلوله‌ای که بر سر شهید مطهری فرو آمد از لوله‌ای خارج شد که اسلام را صرفاً وسیله و ابزاری برای دنیا می‌خواست.

بعضاً خود ما هم حواسمان نیست که چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی علیه السلام را در منظر ما قرار دادند و تأکید فرمودند: «عَلِيٌّ»

مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»¹⁸ علی با حق است و حق با علی است، چون علی علیه السلام زندگی زمینی ما را به آسمان معنویت متصل می‌گرداند. در نگاه علی علیه السلام سود دنیایی در کنار روح معنوی، معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند، در آن حال چیزی مفید است که حق باشد. در نگاه فرهنگ علوی ابتدا به حق‌بودن هر چیزی و هر کاری نظر می‌شود. شما به عنوان شیعیان علی علیه السلام به حق‌بودن شخص حضرت علی علیه السلام نظر دارید و هر شخصی را با ملاک حقانیت علی علیه السلام می‌سنجید. جرج جرداق علی علیه السلام را انسان خوبی می‌داند ولی ما علی علیه السلام را حق می‌دانیم، به همین جهت جرج جرداق با آن‌همه توصیفی که از علی علیه السلام می‌کند شیعه نمی‌شود.

کسی که دغدغه‌ی حق‌بودن امور را ندارد از باطل فراری نیست و گرفتار سودانگاری می‌شود و لذا بهداشت بدن بیشتر از بهداشت روح برایش مطرح می‌شود و حرام و حلال امور جایش را به مفید و مضر بودن امور می‌دهد. وقتی پای مفیدبودن به میان آمد این انسان است که تشخیص می‌دهد چه چیزی مفید است و چه چیزی مضر و عملاً دین به حاشیه می‌رود.

تحریف‌ها از آن‌جایی شروع می‌شود که عبودیت به حاشیه رود و سود دنیایی به میان آید و دین ابزاری برای به‌دست‌آوردن دنیای بیشتر به میدان آید و تا ما دین را یک حقیقت ندانیم و تصور کنیم دین تنها یک مجموعه‌ای از دستورات اعتباری است، به این مشکل دچار خواهیم بود،

غافل از اینکه همه‌ی دستورات دین ریشه در حقیقت دارند.

بنده معتقدم ما در حال حاضر نیاز شدیدی به سخنان و افکار علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» داریم، ایشان در موقعی که در نجف بودند متوجه شدند چگونه فرهنگ مدرنیته تلاش دارد همه‌چیز را زمینی و سکولار کند و ربط تشریح را از تکوین انکار نماید. نتیجه‌ی تفکر غربی این می‌شود که تصرف در دین را برای خود مجاز می‌دانیم و عملاً به جای آن که ما در اختیار دین باشیم، دین در اختیار ما قرار می‌گیرد، تا هر طور خواستیم در آن تصرف کنیم و شهید مطهری با اُنس طولانی که با اندیشه‌ی علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» داشتند به‌خوبی متوجه چنین خطری در جامعه شدند و لذا سعی می‌کنند جامعه را از این مهلکه برهانند، چون می‌دانند اگر دین الهی در حدّ یک موضوع اعتباری قلمداد شد هرکس به خود اجازه می‌دهد هرجا صلاح دانست بنابر نیاز زمانه آن را تغییر دهد و حاصل آن فکر می‌شود امثال دکتر سروش و اعتقاد به اینکه یک زمان شخص حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دین را اعتبار کردند و امروز روشنفکران چنین مسئولیتی را به عهده دارند.

ما معتقدیم تمام مواضع سیاسی افراد ریشه در مبانی فکری آن‌ها دارد و اگر این افراد امروز از نظر سیاسی مقابل نظام ولایی می‌ایستند به خاطر این است که در مبانی فکری مشکل دارند و از این جهت باید شهید مطهری را تجلیل کرد که به عنوان یک عالم علوم اسلامی مبانی فکری درستی را به نسل دیروز و امروز و فردا ارائه می‌دهد، شهید مطهری یک شخصیت نیست یک دایرة المعارف از معارف اسلامی است.

برکات روش شهید مطهری

بعد از آن‌که ملاحظه فرمودید چگونه شهید مطهری از جهت بینش، یک دین‌شناس کفرشناس است باید متوجه برجستگی شهید مطهری در روش بود که از او مردی بسیار آرام و بردبار و دوراندیش، با سعی صدری فوق‌العاده ساخته. بنده معتقدم آنچه بیش از همه شهید مطهری را شهید مطهری کرده همین روش ایشان است در رعایت جنبه‌های حق‌جویی افراد و نظر به جنبه‌های انسانی سایر مکاتب و فلسفه‌ها.

اگر شما هم متوجه شدید اکثر جوانانی که فعلاً در مسیرهای انحرافی گرفتار شده‌اند مقصر نیستند و فریب شرایطی را خورده‌اند که فرهنگ مدرنیته فراهم کرده، وقتی با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید مثل شهید مطهری با سعی صدری تمام و از سر دلسوزی با آن‌ها برخورد می‌کنید تا آنجایی که ممکن است مثل شهید مطهری متهم شوید که لیبرال هستید و مورد انتقاد قرار گیرید که چرا در مقابل آن‌ها کوتاه می‌آیند، در حالی‌که شهید مطهری روح فاجعه را می‌شناختند و متوجه بودند با پدیده‌ی پیش آمده باید ریشه‌ای برخورد کرد و اگر آدم بداند ریشه‌ی خطر کجا است در مقابل عوامل فرعی عکس‌العمل شدیدی به خرج نمی‌دهد تا ریشه‌ی اصلی مورد غفلت قرار گیرد. ما بعد از انقلاب آن‌قدر که تلاش کردیم با افراد منحرف برخورد کنیم تلاش نکردیم با افکار انحرافی برخورد نماییم. شهید مطهری به عنوان کسی که اندیشه‌های انحرافی را می‌شناختند، بیش از آن‌که با صاحبان اندیشه درگیر شوند با اندیشه‌های انحرافی درگیر شدند و دشمنان اسلام از این جهت متوجه نقش شهید مطهری بودند و لذا او را

شهید کردند. آن‌ها متوجه بودند تا این مرد در صحنه است افکار انحرافی نمی‌توانند در نظام فکری فرهنگی جامعه جا باز کنند. گروه فرقان درست روی شهید مطهری و شهید بهشتی دست گذاشته بودند یعنی دو نفری که افکار انحرافی را به‌خوبی می‌شناختند و در صدد نقد آن‌ها بودند.

از آنجایی که شهید مطهری اهل تفکر بود جنبه‌های حق‌خواهی طرف مقابل را نادیده نمی‌گرفت و این به او سعه‌ی صدر فوق‌العاده‌ای داده بود تا جنبه‌ی حق‌خواهی افراد را نادیده نگیرد و حتی اگر توانست آن را رشد دهد، چون می‌دانست آنچه در آینده در میدان خواهد ماند حق است.

بنده گاهی از صبر و حوصله‌ی امام صادق علیه السلام حیران می‌شوم که چگونه این مرد الهی در آن فضای تیره و تاریک بنی امیه و بنی عباس این قدر به آینده امیدوار بودند، آن‌هم به آینده‌ای بسیار دور. حوصله‌ی امام صادق علیه السلام انسان را حیران می‌کند که حضرت در زمانه‌ی خود به پایه‌ریزی نظامی می‌اندیشد که باید سال‌های بعد امثال شیخ بهائی‌ها و محقق کرکی‌ها شکل دهند و مقدمه نظام اسلامی ایران توسط امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شوند و در آن نظام پایه‌های نظام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) شکل بگیرد. با این‌که همه‌ی حق در سینه‌ی آن حضرت است ولی چون می‌دانند زمانه ظرفیت پذیرش آن را ندارد وقتی سهل بن حسن خراسانی اصرار دارد که با ضعفی که در امویان ایجاد شده اقدام به ایجاد حکومت کنند می‌فرمایند: «نَحْنُ

أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ»¹⁹ ما داناترین افراد به وقت هستیم. این فرمایش، حاکی از آن است که می‌دانند فعلاً وقت اقدام جهت ایجاد حکومت به آن صورتی نیست که اهل‌البیت علیهم السلام می‌خواستند، نیست و با داشتن چنین بصیرتی نه تنها خود و شیعیان خود را از درگیر شدن بی‌جا با مسائل نجات دادند، از آن مهم‌تر مشغول کاری شدند که باید می‌شدند و به همین سبب نتایج فوق‌العاده‌ای گرفتند. این‌همه حوصله از آن‌جاست که وقتی انسان حق را شناخت همه‌ی تلاش آن است که حق گم نشود تا جریان باطل به عنوان یک میهمان ناخوانده در دل فرهنگ اسلامی، نتواند ریشه بدواند و شهید مطهری این را به خوبی فهمیده بود. و چون اهل تفکر بود و حق را می‌شناخت اهل سعه‌ی صدر بود و می‌دانست گوه‌ری در انسان‌ها هست که از طریق تفکر از حالت بالقوه به حالت بالفعل در می‌آید ولی این کار با حوصله و سعه‌ی صدر ممکن است و با همین روش با غرب برخورد می‌کرد، زیرا می‌دانست آن فرهنگ طوری افکار جوانان را اشغال کرده که به راحتی نمی‌توانند از آن عبور کنند، حتی با ملاک‌های غربی از غرب دفاع می‌کنند و لذا خیلی با مدارا جلو می‌آمد و شاید همین روش منجر شده تا برای بعضی از دوستانی که روی غرب کار می‌کنند این سؤال پیش آید که چرا شهید مطهری مثل امام عمل نکردند؟ فراموش نفرمائید که اگر مطهری فضای تفکر و پرسش از فرهنگ غرب را ایجاد نکرده بود و دوگانگی بین تفکر غربی و تفکر اسلامی را نشان نمی‌داد، دانشجویان ما در آن زمان نمی‌توانستند سخنان امام را بفهمند و امام را به عقب‌ماندگی متهم

می‌کردند. شهید مطهری در آن فضا می‌دانست که نباید مستقیماً غرب را بکوبد بلکه باید به نسل تحصیل‌کرده کمک کند تا در مورد غرب فکر کنند، وقتی تفکر به میان آمد زبان حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فهمیده شد.

با توجه به آنچه عرض کردم بنده معتقدم کتاب‌های شهید مطهری به دلیل این که همه جانبه و منطقی و استدلالی است و بر موضوعاتی متمرکز است که مبتنی بر حقایق عالم است، هرگز کهنه نمی‌شود.

همه‌ی شما قبول دارید که توحید عین بقاء است و هر کس به اندازه‌ای که با اَحد یعنی بقاء، ارتباط دارد در بقاء است و این یک قاعده‌ی کلی است که حضرت علی علیه السلام به این صورت مطرح می‌کنند که: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَغْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»²⁰ عالمان، تا دنیا برقرار است زنده‌اند، بدن‌هایشان گرچه در زمین پنهان است اما یاد آنان در دل‌ها همیشه زنده خواهد بود. ممکن است مثال‌هایی که در کتاب‌های شهید مطهری زده شده کهنه شود ولی تفکری که در آن کتاب‌ها مطرح است کهنه‌شدنی نیست، چون تفکر موجود در آن کتاب‌ها صورت‌هایی از ارتباط با حق است که به آن شکل ظهور کرده است.

برکات اُنس با آثار شهید مطهری

ما نمی‌خواهیم شهید مطهری را به جای همه‌ی علمای اسلام بگیریم و در همین رابطه مقام معظم رهبری «حفظه الله» ضمن تأکید بر استفاده از

.....

کتاب‌های شهید مطهری می‌فرمایند: «ما نمی‌توانیم در شهید مطهری متوقف شویم»²¹ در عین حال می‌فرمایند: «و ما در حال حاضر، بدیلی برای مجموعه کتاب‌های شهید مطهری نداریم، اما نیازهای فکری، روز به روز و نو به نو می‌شود و جریان ورود به چالش با افکار وارداتی و نقادی علمی و تفکیک صحیح از سقیم آن، از وظایف مهمی است که باید ادامه پیدا کند. و ما در دهه‌های آینده به مطهری‌ها نیاز مبرم داریم». آری هرچند که در شهید مطهری متوقف نمی‌شویم ولی بنا به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه الله»:

«... فهم و شناخت اسلام ناب مستند، هوشمندی و بصیرت وافر در شناسایی جریان‌های منحرف و آلوده، شجاعت و بی‌پروایی در برخورد با جریان‌ها، سه خصوصیتی بودند که به شخصیت چند بُعدی و کم‌نظیر استاد فرزانه‌ی شهید ما، جنبه‌ای استثنایی می‌بخشیدند، اما بی‌شک آن روح لطیف و حساس و آن دل خاشع و با صفا و آن اندیشه‌ی بزرگ و توانا و آن نستوهی و پی‌گیری در کار و تلاش علمی و فرهنگی و آن تحصیلات عمیق و علم وافر و آن آگاهی از جریان‌ات سیاسی و اجتماعی و آن هوشمندی در شناخت مصالح اسلام و مسلمین و آن قوت استدلال و چیره دستی در گفتن و نوشتن و آن گسترش ذهن و همه‌سונگری در مقولات فکری و فلسفی و بالاخره آن اخلاص و عرفان و معنویت، ابعادی هستند که شخصیت بزرگ و

²¹ - پیام رهبر انقلاب به همایش جهانی «اندیشه‌ی مطهر» در

کم نظیر او بدون شناخت آن‌ها شناخته نخواهد بود».²²

آنس با آثار شهید مطهری یک نحوه یگانگی در عمیق فکرکردن را به همراه می‌آورد. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَّهُ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»²³ اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار، چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله‌ی آنان نشود. وقتی با اندیشه‌ی مطهری مأنوس شوید ظرائف آن اندیشه به شما منتقل می‌شود و در همین رابطه مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

«به نظر من محور اصلی باید شخصیت فکری و هویت روشنفکری مرحوم مطهری و نقش او در جریان فکری و روشنفکری اسلامی در کشور باشد. باید تلاش شود این جریان تداوم پیدا کند و متوقف نشود؛ چون ما همیشه به مطهری نیاز داریم. در شخص شهید مطهری نمی‌شود متوقف شد. برپایه‌ی پیشرفت های فکری و نوآوری‌های او باید جامعه و مجموعه‌ی فکری اسلامی ما به نوآوری‌های دیگری دست پیدا کند. ما احتیاج داریم مطهری‌هایی برای دهه‌ی 80 و 90 داشته باشیم؛ چون نیازهای فکری روزبه‌روز و نوبه‌نو وجود دارد.»²⁴

22 - <http://www.navideshahed.com>

23 - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی 207

24 - بیانات رهبری در دیدار اعضای کنگره‌ی «حکمت مطهر»، 18/

شهید مطهری، مردِ تفکر و تعقل ناب است، اگر مدتی با اندیشه‌ی او انس بگیرید آنچه در کتاب‌های اوست را به دست می‌آورید و آن عبارت است از تفکر و تعقل و آزاداندیشی و حلم و همه‌جانبه‌نگری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی علیه السلام می‌فرمایند: «يَا عَلِيُّ إِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِالْبِرِّ فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ تَسْبِقُهُمْ»²⁵ ای علی! هرگاه بندگان به وسیله‌ی عمل نیک به پروردگارشان تقرّب می‌جویند، تو با عقل به خدا تقرّب بجو، در آن صورت از آنان پیشی می‌گیری. در همین راستا ملاحظه می‌کنید که شیعه تحت تأثیر امام خود اهل تعقل است. به گفته‌ی جناب آقای دکتر ابراهیمی دینانی: «ملتی که فلسفه دارد، دین را بهتر می‌فهمد و در مقایسه‌ی اجمالی، دینداری ایرانیان و عربستان سعودی ما را به این نتیجه می‌رساند، دین ایرانیان از سعودی‌ها - صرف نظر از شیعه و سنی‌بودن - آگاهانه‌تر است».²⁶ در واقع می‌توان گفت: مبنای تفکر فلسفی در اسلام ریشه در تشیع دارد و امثال شهید مطهری دست‌پرورده‌ی همان توصیه‌ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی علیه السلام فرمودند. با این که ابن سینا و فارابی یکجا نگفته‌اند ما شیعه‌ایم ولی همه‌ی محققان تاریخ فلسفه‌ی اسلامی معتقداند آن‌ها شیعه‌اند، چون تفکرشان تفکر شیعه است.²⁷ شهید مطهری نماینده‌ی تفکر و تعقل شیعه است و ما نباید

25 - طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، النص،

ص: 251

26 - سایت مجمع جهانی تقریب مذاهب

اسلامی <http://www.taqrīb.info/persian>، (سه‌شنبه 22 شهریور 1390).

27 - به کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» هانری کربن رجوع شود.

از این تفکر ساده بگذریم و به جهت آنکه با شهید مطهری، تفکر در صحنه می‌ماند آثار او کهنه نمی‌شود زیرا که عقل و تعقل هرگز کهنه نمی‌شود.

دقت در شناخت انحراف

سخت‌گیری‌های شهید مطهری با اندیشه‌های انحرافی بود که سعی داشتند خود را به اسم اسلام مطرح کنند. در همین رابطه رهبر انقلاب می‌فرمایند:

«شهید مطهری با قوت فکری و اندیشه‌ی قوی و صائب خود وارد میدان‌هایی شد که تا آن وقت هیچ‌کس در زمینه‌ی مسائل اسلامی وارد این میدان‌ها نشده بود؛ افکار وارداتی و ترجمه‌های غربی و شرقی می‌رفت که رایج شود، اما ایشان خود را وارد یک چالش علمی عمیق و وسیع و تمام‌نشده کرد... ایشان هم در جبهه‌ی مقابله با مارکسیست‌ها به یک جهاد بسیار هوشمندانه دست زد و هم در جبهه‌ی مقابله با تفکرات غربی و لیبرالیست‌ها وارد میدان شد. این نقش، بسیار مهم است؛ هم جرأت و اعتماد به نفس لازم می‌خواهد، هم قدرت فکری و اجتهاد در زمینه‌های گوناگون را لازم دارد، هم یقین و ایمان قاطع می‌خواهد؛ این مرد بزرگ همه‌ی این‌ها را با هم داشت؛ هم عالم بود، هم بسیار مؤمن بود، هم به ایمان خود

یقین داشت و هم اعتماد به نفس داشت؛
این‌ها لازم است.²⁸

شهید مطهری در برابر این جمله که به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دادند که حضرت فرموده اند: «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جَهَادٌ» زندگی عقیده است و جهاد برای آن عقیده. فریاد زدند که این حرف، حرف خطرناکی است، این حرف، حرف مارکسیست‌ها است، ما زندگی را جهاد می‌دانیم اما جهاد در کنار عقیده‌ی حق و نه در کنار هر عقیده‌ای. همین‌طور که فریاد می‌زد بین آزادی‌تفکر و آزادی عقیده باید فرق گذاشت، آنچه ارزش دارد آزادی تفکر است در حالی‌که در درون آزادی عقیده می‌توان زشت‌ترین باورها را تحت عنوان آزادی عقیده شایع نمود. آزادی عقیده یعنی مارکسیست آزاد است که هر چرندی بگوید و چون عقیده آزاد است، پس حق است.

مارکسیسم و لیبرالیسم در مقابل اسلام یک حرف داشتند و آن این بود که می‌گفتند: چون انسان محترم است، عقیده‌ی انسان هم محترم است و از آنجایی که ما انسانیم پس عقاید ما انسانی و محترم است و چون باید به حقوق انسان احترام گذاشت باید به عقیده‌ی ما هم احترام گذاشت. پس باید نه‌تنها به بهایی‌ها و مارکسیست‌ها و شیطان‌پرست‌ها احترام گذاشت بلکه باید عقاید آن‌ها را در عرض عقاید مسلمانان و سایر پیروان ادیان دانست. شهید مطهری در جو

²⁸ - بیانات رهبری در دیدار اعضای کنگره‌ی «حکمت مطهر»، 18/

لیبرال زده‌ی آن روز ندا سر داد: «میدان آزادی تفکر، غیر از آزادی عقیده است» تا جریان‌های انحرافی نتوانند بگویند هر انسانی با هر عقیده‌ای حق دارد به رسمیت شناخته شود. چرا که به نام آزادی عقیده، هر سخن پوچی را بدون هیچ‌گونه پشتوانه‌ی فکری به رسمیت می‌شناختند و از این طریق حقانیت تشیع منتفی می‌گشت و در نتیجه ریشه‌ی انقلاب اسلامی را می‌زدند. با این‌همه می‌فرمایند:

«من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی جلوگیری از ابراز عقیده‌ی دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌توان پاسداری کرد و آن علم است و آزادی‌دادن به افکار مخالف و مواجهه‌ی صریح و روشن با آن‌ها.»²⁹

ملاحظه می‌فرمائید در عین آن‌که به این معنا پاسدار آزادی عقیده است، از انتقاد نسبت به عقاید باطل کوتاه نمی‌آید و این است راز اصلی آن‌که همیشه به چنین شخصیتی نیازمندیم، در مقابل فرهنگی که می‌خواهد افراد دون را عنان‌دار تفکر جامعه کند و به بهانه‌ی این‌که «دانستن، حق همه است» نتیجه بگیرد همه به اندازه‌ی مساوی می‌دانند، و از این طریق حکیمان و متفکران واقعی را منزوی نماید، می‌گوید: «آری همه حق دانستن دارند، ولی همه به یک اندازه به دنبال این حق نیستند، پس نباید بگوییم همه‌ی افراد ارزش نظرانشان

مساوی است» تا از این طریق جامعه‌ی خود را از متفکران محروم کنیم و شهید مطهری با دقتی که در شناخت انحراف داشت همیشه می‌تواند جامعه‌ی اسلامی را از سقوط در ورطه‌های هلاکت فکری نجات دهد.

شکاکیت در اندیشه‌ی هیوم و مقابله با آن

گاهی جوانان عزیز در مقابل سیل شبهات نگران می‌شوند که وای اسلام رفت. در حالی که تجربه نشان داده است کفر همیشه بوده است. منتها چهره‌هایش تغییر می‌کند و اسلام همیشه در مقابل کفر به هر شکلی که ظهور کند پیروز معرکه است. بنده معتقدم در دوران جدید نهایت کفر در اندیشه دیوید هیوم نهفته است که به قول خود غربی‌ها فلسفه‌ی غرب با هیوم به آنچه می‌خواسته برسد رسیده و بنده معتقدم عظمت علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» به عنوان یکی از قهرمانان تفکر در دنیای معاصر، فهم اندیشه‌ی دیوید هیوم و تبعات آن اندیشه بود و طرح جواب‌های بسیار مناسب به شبهات هیوم. تمام اندیشه‌های الحادی و شبهات الحادی و حتی تفکر کانت و عدول او از عقل نظری، همه تحت تأثیر هیوم بوده و علامه طباطبائی با مطالعاتی که در نجف در این مورد داشتند و بعداً در تهران با پروفیسور کربن تحقیقات خود را ادامه دادند، اندیشه‌ی جاری در غرب و به‌خصوص اندیشه‌ی شکاک‌گونه‌ی هیوم را به‌خوبی شناختند و از آن‌جایی که قرآن در همه‌ی اعصار جواب‌گوی همه‌ی نیازها و شبهات است، تفسیر شریف المیزان را نوشتند تا حرف قرآن را در این زمان و در این فضا به گوش جهانیان برسانند و در همین رابطه مرحوم شهید مطهری می‌فرمایند:

100 سال آینده معلوم می‌شود میزان یعنی چه . وقتی فهمیدیم مبنای فرهنگ غربی چه فکری است و لوازم آن فکر چه خواهد بود، می‌فهمیم از چه پایگاهی باید با آن برخورد کرد .

کانت با این‌که فیلسوف توانایی است ولی به اقرار خودش تحت تأثیر هیوم است و عملاً گرفتار شکاکیتی است که اندیشه‌ی هیوم به جهت نفی «علیت» در پی دارد و در همین رابطه کانت هم پذیرفته است زندگی یک حال درونی است و همه‌ی توصیه‌های اخلاقی او با این رویکرد ارائه شده است. می‌گوید من در ابتدا به وجود علت و معلول در عالم معتقد بودم ولی هیوم مرا بیدار کرد و از جزمیت بر روی «علیت» آزاد شدم. هیوم به عنوان یک فیلسوف حسّی معتقد است چیزی تحت عنوان «علت و معلول» در عالم نیست، آنچه ما تحت عنوان علت و معلول حسّ می‌کنیم، «تقارن» بین دو پدیده است. معلوم است که اگر به گمان هیوم علیّتی در عالم نیست پس دیگر خدا به عنوان علت و مخلوقات به عنوان معلول معنا ندارد. حضرت علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در جواب به هیوم می‌فرمایند: مگر ما علیت را بر اساس تجربه به دست آورده‌ایم که شما می‌فرمائید در تجربه نمی‌توانیم «علیت» را ثابت کنیم؟ درست است که حسّ و تجربه از علت و معلول جز تقارن دو پدیده چیزی نمی‌یابد ولی انسان ابتدا علت و معلول را به علم حضوری در خود می‌یابد و سپس به روشی عقلی آن را به پدیده‌های بیرون تعمیم می‌دهد، به این صورت که انسان ابتدا از طریق رابطه‌ی نفس با حالات نفسانی خود، به علم حضوری، این رابطه را کشف می‌کند و بعد به پدیده‌ها سرایت می‌دهد. ممکن است در سرایت دادن‌ها و کشف مصداق علت و معلول

اشتباه بکند ولی چون حقیقت آن را از طریق علم حضوری به دست آورده، راه رفع اشتباه معلوم است. مثل این‌که شما رابطه‌ای بین خودتان و اراده‌تان را احساس می‌کنید، مثلاً اراده می‌کنید به خانه بروید، رابطه‌ای که بین خودتان و اراده‌تان حس می‌کنید به این صورت است که خود را عامل و علت اراده‌تان می‌دانید و اراده‌ی خود را معلول خودتان احساس می‌کنید و هرگز هم نمی‌توانید منکر این بشوید که شما اراده کردید، چون یک رابطه‌ی حضوری بین شما و اراده‌ای که کرده‌اید در میان است. حضرت علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند رابطه‌ای که بین نفس انسان و حالات نفس او هست، رابطه‌ای است که انسان به صورت حضوری کشف می‌کند و به این صورت علت و معلول را می‌یابد. در این حالت اولاً: انسان کشف می‌کند علت و معلولی هست. ثانیاً: در این کشف درونی و وجدانی، هیچ شکی راه ندارد، چون موطن، موطن شک نیست. وقتی از طریق درون و به صورت حضوری متوجه وجود علت و معلول شدیم می‌توانیم آن رابطه را به سایر پدیده‌ها سرایت و تعمیم دهیم. این را عرض کردم که ملاحظه بفرمائید اشکال سخن هیوم کجا است و چگونه از یک رابطه‌ی واقعی - مثل رابطه‌ی بین علت و معلول- که بین پدیده‌ها حاکم است غفلت ورزیده است.³⁰ وقتی هیوم گرفتار شکاکیت شد حتی نتوانست نفس خود را که یقینی‌ترین وجود برای هرکس است برای خودش احساس کند.

30 - ممکن است انسان در تشخیص بعضی از مصداق‌های علت و معلول اشتباه کند ولی حقیقت موضوع یعنی وجود علت و معلول در عالم در جای خود محفوظ است و حس به تنهایی از آن حقیقت، چیزی جز تقارن دو پدیده حس نمی‌کند ولی عقل با تعمیم درک درونی علت و معلول به پدیده‌های خارجی متوجه وجود علت و معلول در خارج می‌شود.

می‌گوید: «بهتر است مسئله‌ی راجع به جوهر نفس را یک سو نهاد زیرا هیچ معنایی نمی‌توانیم از آن دریابیم» هرچند خودش می‌گوید: «آگاهم که شرح من بسیار نارسا است» ولی نمی‌تواند ماوراء شکاکیت قدمی بردارد.³¹

مطهری «رحمة الله علیه» و مواجهه‌ی علمی با افکار انحرافی

با شناخت مبنای فرهنگ غربی می‌توان راه‌کار عبور از غرب را تدوین کرد. بنده معتقدم اوج انحراف فکری در غرب در اندیشه‌ی هیوم شکل گرفته و فرهنگ غرب همان ظلماتی است که در روایات ما به ظلمات آخرالزمان از آن خبر داده‌اند و بنده در حد بضاعتم در کتاب «عوامل ورود به عالم بقیت اللّهی» به این موضوع پرداخته‌ام که چرا فرهنگ غربی ظلمات آخرالزمان است، زیرا در آن فرهنگ دانایی‌ها از آن حدّ که حسّ و تجربه به دست می‌آورد بالاتر نمی‌رود و در این فضا و فرهنگ می‌گویند: همه حق دانستن دارند. چون همه در حدّ حسّ می‌توانند به پدیده‌های مادی علم پیدا کنند. این‌هایی که می‌گویند هر انسانی حق دانستن دارد به چیزی به غیر از پدیده‌های مادی باور ندارند، نمی‌توانند بفهمند همه به یک اندازه به دنبال حق نیستند زیرا به حقایقی بالاتر از محسوسات آگاهی ندارند. از آن جهت نباید نتیجه بگیریم همه‌ی افراد ارزش نظراتشان مساوی است چون حقایقی ماوراء عالم ماده هست که همه به دنبال فهم آن‌ها نیستند. در این جمله که

31 - در مورد بررسی اندیشه‌ی «دیوید هیوم» به کتاب «فیلسوفان انگلیسی» از فردریک کاپلستون و یا به جزوه‌ی «تاریخ فلسفه‌ی غرب» از همین مؤلف مراجعه شود.

گفته می‌شود همه حق دانستن دارند ناخودآگاه این نتیجه گرفته می‌شود که همه به یک اندازه می‌دانند. یعنی علامه‌ی طباطبائی با آن همه سلوک علمی با یک انسان معمولی در یک حد هستند و حقایقی مقدس در میان نیست که او بداند و بقیه ندانند، و نتیجه‌ی دیگری که از دل آن جمله در می‌آید این است که: «هیچ‌کس مقدس نیست، چون همه‌ی فکرها فکر بشری است و فکر بشر هم از محدوده‌ی محسوسات و تجربیات بالاتر نمی‌رود و موضوعات معنوی هم چیزی نیستند که مورد تعلق علم باشد، بستگی به سلیقه‌ی افراد دارد، بدون آن‌که علمی باشند». شما ملاحظه کنید مبنای این فکرها کجا است تا بتوانید درست آن‌ها را بشناسید و شبهات مربوطه را رفع کنید و شهید مطهری به عنوان شاگرد اندیشه‌ی مرحوم آیت الله طباطبائی «رحمة الله علیه» در چنین میدانی وارد شد و مقام معظم رهبری «حفظه الله» با توجه به این امر می‌فرمایند:

«در باره‌ی هویت فکری و روشن‌فکری شهید مطهری و نقشی که این مرد بزرگ در زمان خود ایفا کرد، به نظر من تاکنون تعریف جامعی ارائه نشده است. البته روی کتاب‌های ایشان کار شده - کارهای شایسته‌ای هم انجام گرفته - لیکن باید کاری را که مرحوم شهید مطهری در سال‌های دهه‌ی 40 و 50 در محیط فکری این کشور انجام داد، شناخت... در سابقه‌ی تاریخی ما افکار وارداتی وجود دارد؛ منتها نه با این وسعت، با این شیوع و با این امکان تأثیرگذاری. تاریخ ما از این‌گونه رگه‌های فکری ناسالمی که

.....

وارد تفکرات علمی ما شده - چه در فقه ما، چه در فلسفه‌ی ما، چه در کلام ما - پُر است؛ لیکن در دوره‌ی جدید که ارتباطات گسترش پیدا کرد، حرفه‌های نوبه‌نو - با جاذبه‌هایی که به‌طور طبیعی دارد - مرتباً وارد فضای فکری جامعه شد و به یک مواجهه‌ی صحیح و علمی ایجاد نیاز کرد. ما در میدان بودیم و می‌دیدیم؛ بعضی از مواجهه‌هایی که آن‌وقت صورت می‌گرفت، علمی نبود؛ مقابله‌ی متعصبانه و از روی اعتقاد بود؛ اما نخوانده و نفهمیده، حرفی را رد می‌کردند؛ نمی‌دانستند چیست؛ گوشه‌یی از یک حرف وسیع را می‌گرفتند و آن را مشمول جنگ خودشان قرار می‌دادند و با آن درمی‌افتادند و مقابله می‌کردند. این، تاجر و توقف و مقابله‌ی غیر علمی را تداعی می‌کرد. یک عده تحت تأثیر جاذبه‌های افکار نو و وارداتی، مجذوب این‌ها می‌شدند و سعی می‌کردند اسلام و فکر اسلامی و دین را با این‌ها تطبیق کنند؛ منتهی هم سر دین می‌گذاشتند که ما اسلام را جوان‌پسند و مردمی و قابل قبول کرده‌ایم! گاهی اوقات کاسه‌ی از آش داغ‌تر هم می‌شدند و چند قدم هم جلوتر از صاحبان این فکرها پیش می‌رفتند، برای این‌که مبادا متهم به مرتجع‌بودن و این حرف‌ها شوند که این را هم ما در مواردی دیدیم. نبوت و توحید و معاد و مباحث امامت و مباحث فقهی و مباحث اجتماعی و

سیاسی اسلام را به سمت مشابهات خودش در مکاتب بیگانه‌ی از اسلام و احیاناً الحادی و به‌کلی بیگانه‌ی از دین کشاندند و منت هم سر اسلام می‌گذاشتند که ما آمدم اسلام را همه‌کس فهم و همه‌کس پسند و در چشم‌ها شیرین کردیم! این هم يك انحراف دیگر بود؛ هر دوی این‌ها انحراف بود. هنر شهید مطهری در آن دوران این بود که با قدرت اجتهاد و با انصاف و ادب علمی- چه در زمینه‌ی علوم نقلی، چه در زمینه‌ی علوم عقلی- وسط میدان ایستاد و با این افکار گلاویز شد و آنچه را که تفکر اسلامی بود، روشن، ناب و بی‌شائبه وسط گذاشت. علیه او خیلی هم حرف زدند و خیلی هم کار کردند؛ اما ایشان این کار را انجام داد. در جریان روشن‌فکری، این نقش بسیار مهمی است؛ و این شد پایه‌ی تفکرات بعدی جامعه‌ی ما. بنده اعتقاد راسخ دارم و بارها هم گفته‌ام که جریان فکری اسلامی انقلاب و نظام اسلامی ما در بخش عمده‌ی مکی به تفکرات شهید مطهری است؛ یعنی آن‌ها پایه‌ها و مایه‌های اسلامی‌ای است که ما در تفکرات اسلامی از آن‌ها بهره بردیم و به نظام اسلامی منتهی شد؛ لذا در همان روزگار هم افکار شهید مطهری جایگاه امنی بود برای جوانهای طالب و عاشق فکر اسلامی که در زیر بمباران شدید تفکرات بیگانه قرار می‌گرفتند؛ مارکسیست‌ها يك طور، غربگراها يك

طور؛ هم در دانشگاه‌ها وجود داشت، هم در محیط بیرون از دانشگاه‌ها، و هم حتی در حوزه‌های علمیه. شهید مطهری يك سنگر و يك مأمن برای این افراد شد تا بتوانند خود را زیر سایه‌ی این تفکر عمیق و مستحکم حفظ کنند؛ هم دین خود را حفظ کنند، هم بتوانند دفاع کنند و حرف نو داشته باشند.»³²

وقتی روشنفکرانی را می‌بینیم که به اسم اسلام تلاش می‌کنند اسلام را در پای غرب قربانی کنند عظمت کار شهید مطهری را بیشتر می‌فهمیم و معلوم می‌شود مقام معظم رهبری در سخنان فوق به کجاها اشاره دارند و چرا امروز امثال آقای سروش و کدیور تا این اندازه دلباخته‌ی غرب می‌شوند که ملاک اسلامیت را مطابقت کامل با فرهنگ غربی می‌دانند و به جای حکومت اسلامی حکومت مسلمانان را مطرح می‌کنند تا حکومت اسلامی را از میدان بدر کنند زیرا در حکومت مسلمانان می‌شود یک مسلمان حاکم باشد ولی به روش غربی کشور را اداره کند.

بنده همه‌ی تلاشم در این جلسه آن بود که روشن کنم حقیقتاً شهید مطهری یک کفرشناس دین‌شناس بود و همین امر موجب شد که او یک سنگری باشد تا جوانان زیر سایه‌ی تفکر او دین خود را حفظ کنند و در همین رابطه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند: «خدمتی که مرحوم

32 - بیانات رهبری در دیدار اعضای کنگره‌ی حکمت مطهر در تاریخ 18 / 12 / 1382

.....

شهید مطهری به نسل جوان و دیگران کرده است، کم کسی کرده است.³³ و یا می‌فرمایند: «کسی دیگری جز شهید مطهری سراغ ندارم که بتوانم بگویم بی‌استثنا آثارش خوب است، انسان ساز است.³⁴ و بگویند «مطهری که برطهارت روح و قوت بیان کم نظیر بود، رفت و به ملاً اعلی پیوست.³⁵ و بفرمایند: «آثار قلم و زبان او بی‌استثناء آموزنده و روان بخش است.³⁶»

خداوند من و شما را توفیق بدهد که بتوانیم در مسیر تجلیل از شهید مطهری «رحمة الله علیه» در امر احیای تفکر این مرد بزرگ نیز موفق شویم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

33 - صحیفه‌ی نور، ج 16، ص 145

34 - صحیفه‌ی نور، ج 16، ص 145

35 - صحیفه‌ی نور، ج 6، ص 109

36 - صحیفه‌ی نور، ج 14، ص 208